

نشست علمی

جایگاه ایران در جریان روشنفکری دینی و نواندیشی دینی

مركز
مطالعات
راهبردی
تسليم

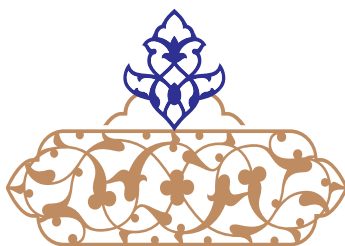
تسليم
Taslim
Policy Agency



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نشست علمی

جایگاه ایران در جریان روشنفکری دینی و نواندیشی دینی



مرکز مطالعات راهبردی خبرگزاری تسنیم

عنوان:

جایگاه ایران در جریان روشنفکری دینی و نواندیشی دینی

تاریخ انتشار:

مهر ۱۴۰۵



چرا روشنفکری دینی با غفلت از استعمار در برابر تهاجم خارجی سکوت کرد در حالی که صیانت از سرزمین و دستیابی به توسعه درون را در گرو پیوند عینی خرد با مکان و تثبیت جغرافیای مقاومت است؟

جریان روشنفکری دینی و نو اندیشی دینی در هنگامه حمله دشمن خارجی به کشور وضع غریبی یافته است. برخی شان سمت ایران ایستاده اند و به نکوهش دمن می پردازند اما بیشترشان یا سکوت کرده اند یا زبان به انتقاد از نظم سیاسی مستقر گشوده اند که مقصر حمله در داخل است و دشمن در بمباران ایران و ایرانی تقصیر قابل نکوهشی ندارد، گویی که در ذهن ایشان هیچ خطا و اشتباهی متوجه دشمن نیست. این گفتار عملاً با مقصرنمایی داخل دست به سفیدشویی متجاوز زده است.

برای گفت و گو در این باره و درک بهتر موضوع، به همت مرکز مطالعات راهبردی تسنیم، نشستی با حضور دانشوران برجسته و نام آشنای حوزه اندیشه سیاسی کشور، دکتر جعفر علیان نژاد سیاست پژوه از پژوهشگاه علوم و معارف انقلاب اسلامی، حجت الاسلام حسین مهدی زاده پژوهشگر ارشد علوم اجتماعی از فرهنگستان علوم اسلامی در قم و دکتر علیرضا بلیغ عضو جامعه شناس از پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی برگزار شد. میهمانان در این برنامه به میزبانی آقای امیرحسین ثمالی به عنوان مجری کارشناس به تبیین و واکاوی ریشه های غیاب مکان، تاریخ و درک ژئوپلیتیک در منظومه فکری روشنفکران و نواندیشان دینی پرداختند.

۴ روشنفکری و نواندیشی دینی جغرافیا ناندیش، آنارشیزم، دولت گریز و غافل از استعمار

♦ امیر حسین ثمالی (مجری کارشناس): جایگاه مفهوم تاریخی و جغرافیایی ایران در منظومه فکری روشنفکران دینی چیست؟

♦ **حجه الاسلام مهدی زاده:** خاستگاه جریان روشنفکری دینی ما، پس از جنگ‌های جهانی اول و دوم و هم‌زمان با فروپاشی امپراتوری عثمانی، در امتداد نواندیشی دینی غرب جهان اسلام تکوین یافت. این جریان هرچند هیچ‌گاه جغرافیا ناندیش نبوده، اما همواره به فرهنگ ایران واکنشی مثبت داشته است. مفهوم بنیادین در این افق، هویت ایرانی است. یعنی جامعه‌ای با امتداد تاریخی پیوسته، دارای پیشینه پیش از اسلام و زیست ۱۴۰۰ ساله مسلمانی، که چالش‌هایش با جهان مدرن باید گره‌گشایی شود.

فقدان روایتی جغرافیایی نه تنها در روشنفکری دینی، بلکه در روشنفکری مدرن و اندیشه ایران‌شهری نیز مشهود است. در مقابل، صرفاً روایتی سلبی چون «تنهایی استراتژیک» به چشم می‌خورد که ایران را سرزمینی در بن‌بست، تهدیدپذیر و تنها متکی به خود معرفی می‌کند روایتی که حتی درباره آن نیز در متون روشنفکری دینی، تحلیلی وجود ندارد.

دغدغه محوری نواندیشی دینی، جغرافیای ایران نیست، بلکه مسئله او، مردم مؤمن ایران و انتقال این جامعه به جهان مدرن است. از این حیث روشنفکری به ایران می‌انداخت تا این مردم را مدرن کند. البته این سرزمین در اعصار گذشته از میان نرفت و هضم نشده. برای نمونه، کشوری مانند مصر پس از تحولات تاریخی، زبان و هویتی عربی پذیرفت و تمدن‌های فاخر دیگری نیز مضمحل شدند، اما ایران پیوسته پایدار ماند. هرچند ابعاد جغرافیایی آن همواره نزد این جریان نامدوّن ماند.

از حیث حاکمیتی نیز روشنفکری دینی رویکردی دولت‌گریز، با گرایش‌های آنارشیزمی دارد و نهاد دولت را مانع می‌پندارد. در این زمینه، مرحوم دکتر عبدالهادی حائری - نواده آیت‌الله العظمی عبدالکریم حائری یزدی، مؤسس حوزه علمیه قم - در کتاب «نخستین رویارویی‌های اندیشه‌ورزان ایرانی با دو سویه تمدن بورژوازی غرب» نشان می‌دهد که مواجهه با غرب دو سویه هم‌زمان استعمار و پیشرفت را داشته است. روشنفکری دینی پیوسته تنها به پیشرفت

علمی و کارشناسی مدرنیته نگریسته و در نتیجه، تحلیل پدیده استعمار همواره از ابعاد مغفول این منظومه فکری بوده است.

۴ روشنفکری دینی مدعی توجه به اقتضا زمان و مکان اما بی‌اعتنا به تاریخ و جغرافیا

♦ **امیرحسین ثمالی (مجری کارشناس):** جناب دکتر بلیغ، به نظر شما آیا مفهوم ایران مسئله بنیادین روشنفکری دینی بوده است، یا همانطور که آقای مهدی زاده فرمودند، چون مردم ایران جامعه‌ای مؤمن بوده‌اند به عنوان یک مسئله، ایران را برای روشنفکران معتبر کرده است و روشنفکری دینی برای مواجهه با این مسئله به این جغرافیا التفات نشان داده است؟

♦ **دکتر بلیغ:** هرچند روشنفکری دینی در نسبتی وثیق با نهاد علم قدیم در ایران، یعنی حوزه علمیه، خود را بازتعریف کرده و ما هم روشنفکران دینی برخاسته از حوزه و هم روشنفکران دینی تربیت یافته در بستر دانشگاه داشته‌ایم، اما خصلت مشترکی که در هر دو بستر ظهور روشنفکری دینی و مشخصاً در نهاد علم و علوم انسانی ما حضور دارد، غیاب تاریخ و غیاب جغرافیا در تحلیل مسائل است. نکته تأمل برانگیز این است که این غیاب دقیقاً در نقطه‌ای رخ می‌دهد که روشنفکری دینی ادعای جدی آن را دارد. یعنی توجه به مقتضیات زمان و مکان. برای مثال، در نظریه معروفی چون قبض و بسط تئوریک شریعت که از سوی آقای دکتر سروش صورت‌بندی شد، مسئله اصلی تطبیق شریعت با مقتضیات زمان و مکان است. به این معنا که شریعت باید تا اندازه‌ای دچار قبض یا بسط شود که با منطق روشنفکری همساز گردد. در حقیقت، هنگامی که شما اصولی جهان‌شمول و فراتاریخی را ثابت و مفروض قلمداد می‌کنید، روشنفکری دینی دیگر نمی‌تواند به سادگی مدعی مفاهیمی چون ایران و وطن باشد. علت این امر آن است که این جریان ارزش‌هایی عام و جهان‌شمول نظیر حقوق بشر، دموکراسی، آزادی بیان و مفهوم انتزاعی بشریت را مبنا قرار می‌دهد. بشریتی که به مثابه مفهومی عاری و پیراسته از هرگونه پیوند و آغشتگی با تاریخ، جغرافیا، اقلیم، بوم‌زیست و فرهنگ مشخص تعریف می‌شود. چنین اندیشه‌ای، در نگاهی خوش‌بینانه، رویکردی جهان‌شمول تلقی می‌گردد اما در روی دیگر سکه، تفکری بی‌وطن است. همین

بی‌وطنی و انتزاع مانع از آن می‌شود که بتواند به‌درستی به مقتضیات انضمامی زمان و مکان وفادار بماند.

✦ روحانیت شیعه و هوشیاری ژئوپلیتیک

هر نظریه‌ای در واپسین تحلیل باید آزمون خود را در ساحت عمل و عینیت پس بدهد. در این راستا، مرحوم دکتر علی شریعتی تأکید می‌کند که با وجود تمام نقدها به دیدگاه‌های سنتی پیرامون دین، امضای هیچ روحانی‌ای پای هیچ قرارداد استعماری دیده نمی‌شود. استعماری که همانا تعرض به خاک، جغرافیا و حریم انضمامی یک جامعه است. شواهد تاریخی متعددی بر این هوشیاری جغرافیایی گواهی می‌دهند. در جنگ‌های ایران و روس، علما بودند که با صدور فتوا، مردم را در سپاه عباس میرزا بسیج کردند. در نهضت تحریم تنباکو نیز فتوای میرزای شیرازی در برابر قراردادی استعماری ایستادگی کرد. همچنین در جریان جنگ جهانی اول، شهید سید حسن مدرس با هیئتی به امپراتوری عثمانی سفر کرد و رسماً اعلام نمود از هیچ کمکی به عثمانی دریغ نخواهد کرد. این اقدام نشان‌دهنده درک عمیق ژئوپلیتیک ایشان و گذر از تمایزات مذهبی شیعه و سنی بود. همان‌طور که اهتمام ایشان به تدوین سرفصل درسی فلسفه تاریخ تشیع در مدرسه سپهسالار قدیم (مدرسه عالی شهید مطهری فعلی) حاکی از درک تطور تاریخی و فکری تشیع بود. این مواجهه عینی با تاریخ و جغرافیا در نهضت مشروطه نیز رخ نمود آنجا که مشروطه در اصفهان و فارس با پیشوایی مستقیم علما به تأسیس شرکت‌های اقتصادی، سازمان‌دهی نیروهای نظامی و حتی تصمیم برای فتح تهران منتهی شد، هرچند بعداً محقق نگردید. اکنون پرسش بنیادین این است آیا در بزنگاه‌هایی که کیان و جغرافیای وطن در معرض تهدید است، به‌ویژه در بحران‌ها و جنگ‌های سرنوشت‌ساز کنونی، نظیر چنین کنشگری و واکنشی از جریان روشنفکری دینی مشاهده می‌شود؟

✦ نواندیشی دینی دچار مکان‌پریشی است و اندیشه دینی رسالت مکان‌اندیشی دارد

♦ امیر حسین ثمالی (مجری کارشناس): با وجود تقدم عقیده بر جغرافیا در تفکر تشیع، چه سازوکاری سبب شد روحانیت در عصر قاجار، دوران جمهوری

اسلامی و هنگام ورود استعمارگران بدون امضای معاهدات استعماری، از کیان ایران قاطعانه دفاع کند، به نظر می‌رسد دلالت‌هایی در جهان وطنی بودن تشیع هم می‌توان یافت، با وجود چنین دلالت‌هایی چگونه وطن در نزد نیروی مذهب در ایران مهم شد؟

♦ **دکتر جعفر علیان‌نژادی:** من با این نظر مخالفم که روحانیت و مذهبی‌ها جهان وطن و بی‌وطن باشند. زیمون یونگ کتابی دارد با این عنوان «وقتی فکر می‌کنیم کجا هستیم» (ترجمه ستاره نوتاج، از نشر اطراف) مسئله این است که جریان روشنفکری چه پیش از انقلاب و چه پس از آن، به خودآگاهی، به وقت فکر کردن کجا بودن، نائل نشد. به بیان دیگر، دچار نوعی مکان‌پریشی گردید و اساساً با مفهوم مکان به این معنا پیوند و ارتباط چندانی برقرار نداشت. اما پرسش اینجاست که آیا اندیشه دینی نیز دچار عارضه مکان‌پریشی است؟ به هیچ وجه چنین نیست. شما زمانی که کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» اثر رهبر شهید را مطالعه می‌کنید، در مبحث نبوت تصریح می‌شود که پیامبر نقشی نظیر یک معلم یا فیلسوف صرف ندارد که صرفاً درصدد آموزش و تربیت شماری از شاگردان یا فراگیران باشد. بلکه پیامبر پیش از هر چیز یک زیست‌بوم و محیط ایجاد می‌کند و مدینه می‌سازد. بنابراین، شهراندیشی و مکان‌اندیشی از همان عصر پیامبر اعظم (ص)، ذاتاً جزئی لاینفک از اندیشه دینی بوده است. اساساً اگر کسی دارای طرحی مشخص از سیاست و حکومت باشد، هرگز نمی‌تواند نسبت به مفهوم مکان و جغرافیا بی‌توجه بماند.

♦ **امیرحسین ثمالی (مجری کارشناس):** پرسش اساسی این است که روحانیت شیعه چگونه با مکان پیوند برقرار می‌سازد؟

♦ **دکتر علیان‌نژادی:** مفهوم روشنفکری دینی در حقیقت پرده‌برداری از نوعی مستعمره‌اندیشی است. در اندیشه رهبر شهید، مکرراً در چندین موضع تأکید شده که فکر بر علم تقدم دارد و ریشه اصلی تحول ملت‌ها در فکر نهفته است. مسئله این است که روشنفکری حامل چه سنخ فکری است؟ به تعبیر آقای مصطفی ملکیان، روشنفکری مانند زنبور عسل است، یعنی حلقه‌ای واسطه که فرآورده‌های دانش مدرن را به امری مصرف‌پذیر برای افکار عمومی تبدیل می‌سازد. بر این مبنا،

۶] جایگاه ایران در جریان روشنفکری دینی و نواندیشی دینی

مستعمره‌اندیشی نشان‌دهنده مبانی دانش مدرن به جای تفکر است. درحالی‌که در منظومه رهبر شهید، روشنفکری بر فکر اسلامی استوار است که در جغرافیای انضمامی ایران و بستر انقلاب اسلامی عینیت می‌یابد.

از سوی دیگر، پدیده نواندیشی دینی نشانه آشکار افول و شکست تاریخی روشنفکری دینی در مواجهه با هژمونی اسلام سیاسی است. این جریان برای بقا ناگزیر در پوستین نواندیشی حلول کرد. هرچند مباحث نواندیشی همواره به موازات آن مطرح بوده، اما امروزه روشنفکری دینی دیگر بازیگری فعال نیست و چهره‌هایش با گسست از اندیشه عمیق فلسفی، به حوزه‌هایی چون «پاپ‌فلسفه» و مسائل زندگی روزمره روی آورده‌اند، امری که حاکی از ضعف نهادی و پایان‌کشش تاریخی این تفکر است.

نواندیشی دینی کنونی هرچند ممکن است واژگان یا حتی مبانی به‌ظاهر صحیحی را به کار ببرد، اما همچنان گرفتار عارضه مکان‌پریشی است. این جریان حقیقت مکان را درک نمی‌کند، حدود مرزهای جغرافیایی را فهم نمی‌کند، در چارچوب تفکر جهان‌وطنی می‌اندیشد و به سمت مبانی و معارف دانش مدرن گرایش دارد. درواقع، این تفکر دست به صورت‌بندی دینی از مبانی و معارف تجد می‌زند. بنابراین، مبنای کار او فکر اسلامی نیست، بلکه فکر مدرن و روش‌های برآمده از دنیای مدرن مبنای صورت‌بندی اوست. این مسئله را می‌توان به‌وضوح در آثار چهره‌های مطرح نواندیش دینی امروز مشاهده کرد.

علاوه بر این، جریان موسوم به اصلاحات که با هدایت فردی مشخص این فضا را پیش می‌برد، حدود هفت یا هشت سال پیش بنیادی را در قم پایه‌گذاری کرد. علت این اقدام، دقیقاً بن‌بست و شکست جریان روشنفکری سنتی بود. در ادوار پس از انقلاب همواره از سه رکن اساسی در روشنفکری دینی یاد می‌شد، آقای سروش، آقای ملکیان و آقای مجتهد شبستری. اکنون این چهره‌ها در چه موقعیتی قرار دارند؟ اگر مباحث کنونی آقای ملکیان را در بسترهایی نظیر یوتیوب دنبال کنید، مشاهده می‌کنید که ایشان به مباحث روان‌شناسی اخلاق، تنزه‌طلبی و پاک‌شویی‌های معطوف به زیست روزمره روی آورده‌اند که مد روزگار کنونی است. البته بنده معتقد نیستم که این افراد فاقد تاریخ بوده یا تاریخ‌پریش هستند، بلکه آنان به یک تاریخ پسینی باور دارند. تاریخی برساخته خودشان که تمام سخنان و برنامه‌هایشان را بر بنیاد آن تنظیم می‌کنند.

✦ نام دیگر «پساجامعه بودن» که عباس عبدی برای جریان اصلاحات به کار برد همان هواندیشی متجددانه است

✦ امیر حسین ثمالی (مجری کارشناس): در منظومه فکری روشنفکرانی نظیر آقای ملکیان یا دیگرانی چون آیت‌الله محقق داماد، نفی خشونت و دفاع از صلح و ارزش‌های جهان‌شمول جایگاهی بنیادین دارد، چرا در برابر فجایعی چون خشونت بر مردم غزه، رویدادهایی نظیر ماجرای مدرسه میناب، اکثریت روشنفکران دینی، جز شمار بسیار معدودی، سکوت اختیار کرده‌اند؟

✦ دکتر علیان‌نژادی: همانطور که اشاره کردیم روشنفکری دچار عارضه مکان‌پریشی است، اما این امر به معنای فقدان ایده پیرامون مقوله فضا نیست. مفهوم فضا امری جدی است، اما روشنفکران در این بستر بیشتر هواندیش هستند. نوعی عمل‌گرایی و پراگماتیسم بر دیدگاه‌های آنان حاکم است و چنان‌که اشاره شد، نگاهی پسینی به پدیده‌ها دارند و تابع رخدادهای پسینی هستند. آقای عباس عبدی در مجموعه یادداشت‌های خود در دهه‌های هفتاد و هشتاد صراحتاً بیان کرد که جریان اصلاحات جریان پساجامعه است. یعنی در پس جامعه حرکت می‌کند و میل جمعی را بر اساس تعریف خود دنبال می‌نماید. هواندیشی دقیقاً به همین معنا است. پرسش این است که این تفکر در چه فضایی تنفس می‌کند و هوای چه محیطی را بازتولید می‌نماید؟ همان هوای تفکر غربی، مدرن و متجددانه.

با تنفس در چنین هوایی، امکان رؤیت جنایاتی نظیر فجایع میناب، لامرد و کشتار مردم غزه سلب می‌شود. در چنین نگرشی، خشونت علیه یک موضوع پیش‌پاافتاده یا خشونت علیه یک حیوان بزرگ‌نمایی و ضریب داده می‌شود و به صورت گسترده پخش می‌گردد، امری که عملاً قضا و هوا را مسموم می‌سازد.

✦ روشنفکری دینی در اغلب موارد تلاش می‌کند خشونت خارجی را با عنوان پیامد حکومت داخلی توجیه کند

✦ امیر حسین ثمالی (مجری کارشناس): جناب آقای دکتر بلیغ، لطفاً دیدگاه و تحلیل خود را در خصوص این موضوع بفرمایید.

♦ **دکتر بلیغ:** در تبیین این مسئله، به تعبیری از جناب آقای دکتر داوری اردکانی درباره روشنفکری دینی اشاره می‌کنم. ایشان می‌فرمودند، روشنفکری دینی مانند یک مثلث هشت ضلعی است، یعنی این دو مفهوم در بن، بنیاد و ذات خود با یکدیگر تعارض ذاتی دارند. با پذیرش این پیش‌فرض، ناگزیر باید یکی از این دو مفهوم را اصل و بنیاد قرار داد و دیگری را بر اساس آن تأویل و تفسیر کرد. رویکرد روشنفکری دینی همواره این بوده است که بنیان‌های روشنفکری، یعنی آموزه‌های برآمده از عصر روشنگری و مفهوم عقل خودبنیاد، را اصل قرار داده و سپس دین را متناسب با اقتضائات آن تفسیر کند.

هنگامی که شما چنین چارچوبی را اتخاذ کرده و آموزه‌هایی را صورت‌بندی می‌کنید که لزوماً پیوندی با تاریخ و جغرافیا ندارند، امری که خود آن را جهان‌وطنی می‌نامند و ما از آن به بی‌وطنی تعبیر کردیم، پیامدهای مشخصی پدید می‌آید. نخستین پیامد این بی‌وطنی، رنگ باختن و بی‌معنا شدن مفهوم مرز است. با منتفی شدن معنای مرز، مفاهیم بنیادین دوستی و دشمنی نیز بلاموضوع می‌شوند. در غیاب مفهوم دشمنی، امکان شناسایی و تشخیص دشمن از میان می‌رود. این گره نظری بستری را فراهم می‌سازد که این جریان در برابر رخداد های داخلی نظیر سلب آزادی بیان یا برخی وقایع درون کشور، از جایگاه یک صاحب‌نظر جهان‌وطن به تندی واکنش نشان می‌دهد، اما در نقطه مواجهه با خشونت دشمن خارجی، قادر به شناسایی ماهیت دشمن و بازشناسی این خشونت نیست.

♦ **امیر حسین ثمالی (مجری کارشناس):** چگونه ممکن است ملموس‌ترین اشکال خشونت نیز از دید این جریان نادیده انگاشته شود؟

♦ **دکتر بلیغ:** در سازوکار بیانی این افراد، معمولاً تلاش می‌شود تا با معادل‌سازی در فضای داخلی، خشونت خارجی پیامد رفتارهای حکومت در داخل نشان داده شود با این گزاره رایج که اگر شعار مرگ بر آمریکا سر نمی‌دادید، او نیز کاری به شما نداشت، اما در برابر این پرسش تاریخی که آیا مردم ونزوئلا، عراق یا ویتنام نیز شعار مرگ بر آمریکا سر می‌دادند که آماج حمله و تجاوز قرار گرفتند، هیچ پاسخ قانع‌کننده‌ای ندارند.

این معادل‌سازی‌ها با هدف توجیه وضعیت و به مثابه نوعی عقب‌نشینی به درون صورت می‌گیرد مصداق بارز آن، گرایش آقای ملکیان به ایده‌های اخلاقی

صرف، تنزه طلبی باطنی، روان‌شناسی‌های زرد و رواج عرفان‌های نوپدید و انحرافی است. وجه مشترک تمام این جریانات، تمرکز مطلق بر فرد برای انطباق با ساختارهایی است که دگرگون‌ناپذیر فرض می‌شوند. روشنفکری دینی پیشاپیش ناتوانی در مقابله با نظم مسلط جهانی، که طی ۵۰ سال گذشته در جهان تثبیت شده را مفروض دانسته و چاره‌ای جز انطباق‌پذیری با آن نمی‌بیند.

به همین دلیل، در جوامعی که از قدرت سیاسی منسجم یا اراده جمعی بنیادینی چون تجربه انقلاب ما برخوردار نبوده‌اند، بازار روان‌شناسی‌های فردگرایانه رونق می‌گیرد. این جریان‌ها نظم مدرن و ساختار سرمایه‌داری را به مثابه یک طبیعت ثانویه، بدیهی و ذاتی می‌انگارند، نه پدیده‌ای که در بستری تاریخی و جغرافیایی تکوین یافته است. بنابراین، خشونت علیه مردم را نتیجه مقاومت‌های بی‌مورد در برابر نظم ساختاری، موجه قلمداد می‌نماید. در نتیجه، رویکردی کلبی‌مسلکانه و رواقی‌مآبانه حاکم می‌شود که اعتنایی به وقایع جهان ندارد و رسالت انسان را صرفاً در اصلاح خویش و غفلت از پیرامون خلاصه می‌کند.

❖ در روشنفکری دینی و حامیان پهلوی قرار دادن مداخله استکبار در پرانتز و جست‌وجوی تمام نقایص در داخل، به تدریج به یک عارضه روانی تثبیت‌شده بدل شده است

♦ **امیر حسین ثمالی (مجری کارشناس):** جناب آقای مهدی‌زاده، جریان روشنفکری دینی در ایران، در عرصه مسائل داخلی و فراتر از مرزها، چه کارنامه‌ای از خود بر جای گذاشته و چه تبیینی از عملکرد خویش می‌تواند ارائه دهد؟

♦ **حجه الاسلام مهدی‌زاده:** در ساحت آسیب‌شناسی زوال یا ناکارآمدی یک جامعه، توجه تحلیل‌گران همواره به دو عامل اختلالات ساختاری درونی و فشارها و مداخلات بیرونی معطوف است. اما جریان روشنفکری ما در مواجهه با دوگانه استعمار و استبداد، با کنار نهادن مسئله استعمار، منحصرراً در جایگاه استبداد پرتوه نشسته و استبداد داخلی را ریشه تمام مصائب قلمداد کرده است. به ادعای آنان، استعمار مستقیماً وارد میدان نمی‌شود بلکه با سوار شدن بر بستر سنت‌ها و به‌کارگیری عناصر خائن نفوذ می‌کند. بنابراین، تمام رسالت اصلاحی را صرفاً در متغیرهای درونی خلاصه می‌دانند.

پیامد خطرناک این تمرکز افراطی، ارتقای نیروی بیرونی به مظهر آرمانی پیشرفت، توسعه و دوستی است. درحالی که در نقطه مقابل، جامعه داخلی به دلیل برخی کاستی‌ها یکسره مظهر نقصان دیده شده و به عنصر نامطلوب بدل می‌گردد. این نگرش امروزه به روشنفکری دینی و جریان‌های خارج‌نشین، نظیر حامیان جریان پهلوی، سرایت یافته است. جریانی که با تحقیر سرمایه‌های بومی، حتی زبان فارسی را فاقد ظرفیت توسعه می‌شمارد. قرار دادن مداخله استکبار در پرانتز و جست‌وجوی تمام نقایص در داخل، به تدریج به یک عارضه روانی تثبیت شده بدل می‌شود.

نمود عینی این نگاه در توجیه فاجعه مدرسه میناب نمایان است. جایی که ادعای کنند این مکان ده سال پیش پایگاه نظامی بوده، هوش مصنوعی کاربری جدید را تشخیص نداده و وقوع چنین حوادثی در جنگ اجتناب‌ناپذیر است! این شیوه مواجهه، شباهت تام به ماجرای درگذشت خانم مهسا امینی، که خداوند ایشان را رحمت فرماید، دارد. دقیقاً دو ماه پیش از آن حادثه، ما یکی از نزدیکان خود را در همان بیمارستان و تحت مراقبت همان کادر درمانی از دست داده بودیم و بسیار از عملکرد بیمارستان ناراضی بودیم. در ماجرای خانم امینی مسئله در ساعات اولیه ناشی از قصور پزشکی و اختلال در سامانه مراقبتی به نظر می‌رسید، اما ظرف کمتر از ۲۴ ساعت فضا کاملاً امنیتی و سیاسی شد و به جای پیگیری استانداردهای درمانی، کل موجودیت و هویت کشور زیر سؤال رفت.

بر همین اساس، این جریان جامعه‌ای را که در آیین‌های محرم چهل روز برای کاروانی به پیشوایی یک زن در دوران اسارت (حضرت زینب سلام‌الله‌علیها) سوگواری می‌کند و بالاترین مرجع توسل آن حضرت فاطمه زهرا (سلام‌الله‌علیها) است، یکسره به زن‌ستیزی متهم می‌سازد. فقدان خوش‌بینی به هویت خودی و ناتوانی در دیدن نقاط قوت جامعه موجب شده تا آنان رخدادها را تنها در چارچوب‌های فکری خودساخته تفسیر کنند. از این رو، بی‌تفاوتی تاریخی این جریان نسبت به حوادثی همچون فاجعه میناب هرگز دور از انتظار نیست.

تحقق توسعه درونی، مستلزم گشایش یک فضای حیاتی در ژئوپلیتیک است، گشایش فضای حیاتی تحت عنوان محور مقاومت را روشنفکری دینی نمی‌خواهد بپذیرد

♦ **دکتر بلیغ:** در تکمیل بیانات جناب آقای مهدی زاده باید تأکید کرد که خطای اساسی جریان‌هایی نظیر روشنفکری دینی، غفلت از پیوند ساختاری دو مؤلفه دانش و پیشرفت از یک سو و استعمار از سوی دیگر است. توسعه همه‌جانبه، سازوکارهای دموکراتیک و پیشرفت غرب، مستقیماً حاصل برون‌ریزی بحران‌های درونی از طریق استعمار بوده است.

به عنوان نمونه، امپراتوری بریتانیا پس از وقوع انقلاب فرانسه، برای مهار فشارهای اجتماعی و پیشگیری از رخداد انقلابی مشابه، بخش عمده‌ای از اشراف و نخبگان سیاسی را به عنوان حاکم به سرزمین‌های مستعمره گسیل داشت تا ثبات سیاسی داخلی‌اش تضمین گردد. همچنین در تحلیل رخدادهایی چون انقلاب فرانسه یا انقلاب مشروطه در ایران، نمی‌توان صرفاً به ابعاد معرفتی و شعارهای عام نظیر آزادی، برابری، برادری بسنده کرد. بلکه باید بستر اقتصاد سیاسی آن را کاوید. فرانسه برای ضربه زدن به انگلستان و تضعیف نفوذ مستعمراتی آن، هزینه‌های سرسام‌آوری صرف حمایت از استقلال آمریکا کرد و بازگشت این فشارهای خردکننده اقتصادی، زمینه‌ساز انقلاب فرانسه شد. بنابراین، استعمارگری ابزاری گریزناپذیر برای تداوم نظم غربی بود.

حال در بستر تفکر دینی ما که استعمارگری ماهیتاً مذموم، نامشروع و حرام است و پس از دوره‌ای فترت و زوال تاریخی، با پیروزی انقلاب اسلامی مسیر صعود تمدنی خود را آغاز کرده‌ایم، نمی‌توان بدون امکانات مادی دم از پیشرفت زد. درک این پیوند مادی نشان می‌دهد که تحقق توسعه درونی، مستلزم گشایش یک فضای حیاتی در رژیم پللیتیک است. این فضا در مختصات مادقیقاً همان جغرافیای مقاومت است که بدون صیانت از آن، دستیابی به پیشرفت در مرزهای داخلی پنداری ناممکن خواهد بود.

♦ **دکتر علیان‌نژاد:** در تأیید سخنان جناب دکتر بلیغ، مایلم به این نکته بنیادین اشاره کنم که عامل سازنده فضا و پدیدآورنده همان ضرورت ساختاری، پیش از هر چیز فکر و اندیشه است. همواره جریانی از تفکر در پس این ساختارها نهفته است. یکی از نویسندگان خارجی و از بانوان برنده جایزه نوبل اقتصاد، که نامش در خاطر من نیست، در تبیین سرآغاز سرمایه‌داری اشاره می‌کند که این نظام از هلند آغاز شد. یعنی از نقطه‌ای که مردم به «فضیلت انباشت ثروت پی بردند. اما پرسش این است که این فضیلت را چه عاملی برای آنان صورت‌بندی و تعریف کرد؟ پاسخ، مذهب

است. تا پیش از آن، اهالی آن سامان درآمدهای روزانه خود را صرف مخارج روزمره می‌کردند، اما به محض آنکه به فضیلت انباشت پی بردند، الگوی مصرف روزانه را تغییر دادند و به گردآوری و انباشت سرمایه روی آوردند. همین انباشت سرمایه بستر ساز شکل‌گیری طبقه اشرافیت و تحمیل ضرورت‌های ساختاری بعدی گردید. بنابراین، این فکر است که فضا را خلق می‌کند. درست همان‌گونه که شکل‌گیری جغرافیای مقاومت نیز محصول یک فکر و اراده اندیشه است.

✦ ژئوپلیتیک تاریخی ایران و تمایز امر نواز تجداندیشی

♦ **دکتر بلیخ:** هنگامی که طرحی از جغرافیای سیاسی در انداخته می‌شود، مسئله محوری آن است که نباید به جغرافیا صرفاً به مثابه مجموعه‌ای از تنگناها و محدودیت‌های مادی نگریست. در تمایز میان جغرافیای طبیعی و جغرافیای سیاسی، مفهوم ژئوپلیتیک دلالت بر این دارد که ما واجد اراده‌ای معطوف به ساختن محیط در نسبت با جغرافیای پیرامونی خویش هستیم.

ایران به لحاظ جغرافیایی سرآغاز تاریخ بشر به شمار می‌رود. به‌ویژه اگر بین‌النهرین را بخش مهمی از این سرزمین میانه و تمدن گسترده‌تر ایران بزرگ بدانیم. اساساً جغرافیا از همین نقطه هویت و معنا یافته و ایران به کانون و مرکز جهان بدل شده است. در این تلقی، ایران قلب تپنده جهان است و مفاهیمی چون شرق و غرب در نسبت با ایران معنا می‌یابند.

اما زمانی که بنیادهای اندیشه و تفکر، فراتر از علم و تخصص ابزاری، تضعیف شود، به تبع آن بنیادهای سیاست نیز دچار فرسایش می‌گردد. در چنین وضعیتی، سرزمینی که روزگاری کانون معنا بخشی به جهان بود، می‌تواند به نقطه‌ای جغرافیایی مبدل شود که سرتاسر آن را تهدید فراگرفته است. سرزمینی که در مقاطعی از تاریخ با تأسیس امپراتوری‌های سترگ و تثبیت جغرافیایی پهناور، پیرامون خود را در نسبت با مرکزیت خویش تعریف می‌کرد، با بروز ضعف و انحطاط درونی ناگهان به ورطه سرآشویی تندی فرومی‌غلطد. درست نظیر همان تجربه تاریخی تلخی که پس از سقوط سلسله صفویه شاهد آن بودیم.

♦ **دکتر علیان‌نژادی:** در چارچوب پیوند دوسویه میان خرد و جغرافیا، باید میان سه مقوله امر نو، امر کهنه و امر جدید تمایز دقیق قائل شد. جریان موسوم

به نواندیشی دینی، در حقیقت واجد صفت نواندیشی نیست، بلکه یک جریان تجدداندیش دینی است. چراکه حرف نو اصالتاً به گفتمان جمهوری اسلامی تعلق دارد. چنان‌که رهبر شهید در آخرین سخنرانی خویش در ۱۴ خرداد ۱۴۰۴ تصریح کردند، خاستگاه اندیشه و حرف نو، عقلانیت است. عقلانیتی که حضرت امام خمینی (ره) دنبال می‌کردند و در دو مظهر عینی ولایت فقیه و استقلال ملی تجلی یافت.

بر این اساس، حرف نو از دل ترابط وثیق میان امت، امام و اراده استقلال ملی متولد می‌شود. از پیوند همین بستر تاریخی است که تجلیاتی چون بعثت مردم، رخدادهای ۹ اسفند و حماسه‌های جنگ ۱۲ روزه و ۴۰ روزه پدیدار گشته‌اند. در نتیجه، گشودن این فضا محتاج نواندیشیدن است، نه الگوبرداری از بنیادهای فکری تجدد و انطباق فقه با روش‌شناسی‌های مدرن غربی. به تعبیر رهبر شهید، به‌کارگیری روش‌های علمی هرگز نباید فارغ از اندیشیدن اصیل باشد، بلکه انسان متفکر باید همواره نسبت خود را با جغرافیا، موقعیت مکانی، ترفندهای دشمن، تحولات منطقه‌ای و مناسبات حاکم بر جهان به‌درستی بازشناسی کند.

۴ فرجام نواندیشی دینی به بن‌بست روان‌شناسی فردگرایانه و تشکیل شبه‌فرقه‌های توسعه فردی و خودیاری ختم شد

♦ **امیر حسین ثمالی (مجری کارشناس):** در مقطع کنونی، چه افق و آینده‌ای را می‌توان برای جریان روشنفکری یا نواندیشی دینی در ایران متصور بود؟

♦ **حجه الاسلام مهدی‌زاده:** امروزه نواندیشی سکولار به دلیل رویگردانی نسل جوان از نواندیشی دینی، پویایی ظاهری بیشتری یافته است، چراکه الگوی تطبیق بخشی انفعالی با غرب و بازتعریف دین صرفاً برای آسودگی دنیوی انسان متجدد و رهایی از عذاب اخروی، دیگر خریدار و پیگیری ندارد. در نقطه مقابل، جمهوری اسلامی گام‌به‌گام در حال ساختن الگویی زیست‌پذیر است، زیرا اداره جامعه در جهان پیچیده و در گذر از جنگ‌ها و بحران‌ها، نیازمند ایده‌های عینی و عملیاتی است، نه لفاظی، رتوریک و شعارهای انتزاعی پیرامون جمهوریت.

پروژه نواندیشی دینی پدیده‌ای برخاسته از خلأ قدرت پس از جنگ جهانی دوم بود که در آغاز با خطابه و مفاهیم مبهم شاعرانه امکان کنشگری یافت، اما سرانجام

به بن‌بست روان‌شناسی فردگرایانه و تشکیل شبه‌فرقه‌های توسعه فردی و خودیاری ختم شد. این جریان فاقد نگاه معطوف به آینده است و با درگذشت چهره‌های ۶۰ تا ۷۰ ساله‌اش، متون آنان به محاق فراموشی خواهد رفت.

درحالی‌که این جریان دین‌داری سنتی را به ناتوانی در تجسدبخشی در متن زندگی متهم می‌کرد، واقعیت نشان می‌دهد که مؤمنان و اهل هیئت با مناسکی پویا نظیر محرم، عاشورا و اربعین و نوآوری‌هایی چون موسیقی مذهبی، دو ماه از سال حیات فرهنگی و جمعی را با سرعتی رقابت‌ناپذیر مدیریت می‌کنند، درحالی‌که دغدغه این متفکران در پرسش از چگونگی سازگاری دین با مدرنیته متوقف مانده است.

پیگیری چنین تطبیقی با جهان‌مدرن در عصر حاضر و در دوران سیاستمدارانی چون دونالد ترامپ، درست شبیه به ساواکی شدن در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ است. امروزه که رئیس‌جمهور قدرت هژمونیک، با ادبیاتی دزدان دریایی‌مآبانه، ناوگان نظامی‌اش را تحسین می‌کند، ارجاع به ارزش‌های اتوکشیده سازمان ملل دیگر رنگ باخته است نه برای تحلیل‌گران اجتماعی جذابیت دارد و نه برای نسلی که از طریق فریلنسری، فعالیت در یوتیوب و گیمینگ امرار معاش می‌کند.

روشنفکری اگرچه زمانی در بستر انقلاب اسلامی تحولی زنده آفرید، اما روشنفکری دینی امروز حتی در برابر سرمایه‌داری لجام‌گسیخته بانکی، زمین‌خواری و معضل خام‌فروشی سکوت کرده است. شگفت‌آور است جریانی که هفتاد سال دم از آزادی زده، ناتوان از فهم آزادی در تکوین زنجیره ارزش و رهایی از خام‌فروشی است، اما با طرح کلیدواژه آزادی قیمت‌ها، سراسیمه به میدان آمده و صرفاً به سبب وجود واژه آزادی از آن دفاع می‌کند. در حقیقت، دیگر هیچ شیمی از یک اندیشه سرپا، زنده و آینده‌ساز از این تفکر به مشام نمی‌رسد.



چگونه جریانی که دهه‌ها مدعی تطبیق با مقتضیات زمان و مکان بود، در بزنگاه فرود بمب‌ها بر خاک وطن به عارضه «مکان‌پریشی» و سکوت دچار شد؟ چرا روشنفکری دینی با حذف متغیر استعمار از محاسبات خود، عملاً به مقصر‌نمایی از داخل و سفیدشویی متجاوز روی آورده است؟ چرا روشنفکری و نواندیشی دینی آگاهی ژئوپلیتیک ندارد؟ آیا جهان‌وطنی روشنفکری دینی سرانجام به «بی‌وطنی» ختم شده است؟ در نشست مرکز مطالعات راهبردی خبرگزاری تسنیم این قبیل پرسش‌ها به محک آرای دانشوران انقلابی علوم انسانی گذارده شده است و این دانشوران پاسخ‌های قابل تاملی را به این پرسش‌ها با مخاطب در میان گذاشته‌اند.

مرکز
مطالعات
راهبردی
تسنیم

